

فهرست

۷	مقدمه
۹	عشق دیدار تو به سر دارم
۱۳	سلام بر علامت سؤال‌های بزرگ!
۱۷	دلم خوش است که نامم کبوتر حرم است
۲۱	چراغ خانه من خاموش است!
۲۹	من به دنبال خانه شیخ قم می‌گردم
۳۵	چرا مرا از این شهر بیرون می‌کنید؟
۴۱	شبی که آسمان با من انس گرفت
۴۵	پیام مرا به شیعیانم برسانید!
۵۱	تحقیق صحیحۃ البزنطی
۷۱	منابع تحقیق

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وقتی به مشهد سفر می‌کنی و به حرم امام رضا علیه السلام می‌روی، آرامشی را که گمشده همه است، در آغوش می‌کشی.

در حرم امام هشتم به تماشای خلاصه خوبی‌ها می‌نشینی و از چشمه آسمان سیراب می‌شوی.

در آنجا بوی بهشت به مشامت می‌رسد و پروانه نور می‌شوی و احساس می‌کنی به خدا نزدیک‌تر شده‌ای.

نمی‌دانم خبر داری که عده‌ای می‌خواهند این عشق به زیارات را از جوانان ما بگیرند؟!!

آنها در کتاب «زیارات قبور، بین حقیقت و خرافات»، زیارت حرم امامان علیهم السلام را خرافه خوانده و همه کسانی که ما را به زیارت، دعوت و تشویق کرده‌اند، بی‌دین و مفسد دانسته‌اند.

من بعد از مطالعه آن کتاب، قلم در دست گرفتم تا از حریم زیارت دفاع کنم.

و این چنین بود که کتاب «لذت دیدار ماه» نوشته شد و اکنون، افتخار دارد که مهمان شما باشد و می خواهد برای تان، حقیقت زیارت امام رضا علیه السلام را روایت کند.

شما در این کتاب با حدیثی آشنا می شوید که زیارت امام رضا علیه السلام را برتر از یک میلیون حج می داند و من یک پیوست تحقیقی -عربی در پایان کتاب آورده ام که اعتبار این حدیث را اثبات می کند.

بسیار خوشحال می شوم که از نظرات شما در مورد این کتاب بهره ببرم، منتظر شما هستم.

مهدی خُدامیان آرانی

قم، مرداد ۸۸

عشق دیدار توبه سردارم

چند سالی بود که به مشهد نرفته بود و دلم برای حرم امام رضا علیه السلام خیلی تنگ شده بود.

روزهای پایانی اردیبهشت سال ۱۳۸۸ بود و من در خانه خود مشغول نوشتن بودم که تلفن زنگ زد.

یکی از دوستانم از کنار پنجره فولاد امام رضا علیه السلام با من تماس گرفته بود، کبوتر دلم پر کشید و به مشهد رفت:

السَّلامُ عَلَیْکَ یا عَلِیَّ بنِ مُوسَى الرِّضَا

فردای آن روز به آژانس مسافرتی رفتم تا برای مشهد، بلیت قطار تهیه کنم. آری! دیگر دلم، هوای دیدار آقا را کرده بود.

بلیت تهران - مشهد را تهیه کردم، بلیت برای ساعت ۸ فردا شب بود.

ظهر به خانه برگشتم، نزدیک خانه از گل فروشی، شاخه گلی خریدم و بلیت ها را داخل یک پاکت زیبا گذاشتم و به خانه آمدم.

شاخه گل را پشت سرم مخفی کردم و وارد خانه شدم و به همسرم سلام کردم و از او خواستم تا چشمش را ببندد. من شاخه گل و بلیت را روی دست او گذاشتم.

حتماً می دانی که هیچ چیز مانند گل، همسرت را خوشحال نمی کند!

بعد از مدتی، پسر، علیرضا (که ده سال دارد)، از مدرسه آمد، وقتی او متوجه شد که ما فردا به مشهد می رویم، خیلی خوشحال شد.

روز بعد از شهر قم حرکت کردیم و حدود یک ساعت قبل از حرکت قطار در ایستگاه راه آهن تهران بودیم.

ایستگاه شلوغ بود و ما به دنبال جایی برای نشستن بودیم. در گوشه ای از سالن، چند صندلی خالی بود و ما به آنجا رفتیم.

من در حال و هوای خودم بودم که صدایی توجه مرا به خود جلب کرد:

— اجازه هست اینجا بنشینم؟

— خواهش می کنم، بفرمایید!

جوانی بود که دنبال صندلی خالی می گشت و آن را کنار من پیدا کرده بود.

نمی دانم چه شد که با او مشغول گفتم و گو شدم:

— شما عازم کجا هستید؟

— مشهد.

— حتماً برای زیارت آقا می روید؟

— نه، من اهل خرافه پرستی نیستم!!

من با شنیدن این سخن خیلی تعجب کردم، براستی منظور این جوان چه

بود؟

— ببخشید! منظور شما از خرافه پرستی چیست؟

— زیارت قبور مرده ها.

درست حدس زده ام، این جوان، زیارت امام رضا علیه السلام را خرافه می داند،

خوب است قدری با او سخن بگویم:

— مگر نشنیده ای که یکی از راه های نزدیک شدن به خدا، زیارت دوستان

خداست؟! مگر نمی دانی زیارت امام رضا علیه السلام ثواب بسیار زیادی دارد و ما با

این کار رحمت و مهربانی خدا را به سوی خود جذب می کنیم؟!

— حاج آقا! همه این حرف هایی که شما می گوید، دروغ است.

— به چه دلیل این حرف را می زنید؟ آیا شما دانش کافی برای اثبات این

سخن خود دارید؟

— نه! اما به تازگی، کتابی به دستم رسیده است که همه این حرف ها را

دروغ می داند.

— شما از کدام کتاب سخن می گوید؟

— کتاب «زیارت قبور، بین حقیقت و خرافات» که نویسنده آن آقای

«قلمداران» است.

— کاش یک نسخه از این کتاب را می داشتم و مطالعه می کردم!

آن جوان از این سخن من متعجب شد. او خیال می کرد من هم مثل

دیگران، به نویسنده این کتاب، اهانت خواهم کرد؛ ولی من معتقدم فکر را

نمی شود با اهانت کردن، جواب داد، اگر هنر داری، بنشین و اندیشه ای را که

باطل می دانی، نقد کن!

در این هنگام، آن جوان رو به من کرد و گفت:

— نظر شما در مورد این کتاب چیست؟

— من تا این کتاب را نخوانم، نمی‌توانم در مورد آن نظر بدهم.

— یعنی اگر این کتاب به دست شما برسد آن را پاره نمی‌کنید و آن را مطالعه می‌کنید؟

— بله! من تمام آن را مطالعه خواهم کرد.

این جوان با دقت به سخنان من گوش می‌داد و معلوم بود در فکر چیزی است.

بلندگوی سالن اعلام کرد که ما باید سوار قطار بشویم.

دیگر وقت زیادی نداشتیم، از جای خود بلند شدم و می‌خواستم با آن جوان خداحافظی کنم؛ زیرا او با قطاری که ۱۵ دقیقه بعد حرکت می‌کرد به مشهد می‌رفت.

هنگام خداحافظی، آن جوان سریع کیف خود را باز کرد و کتابی را بیرون آورد و گفت: «این همان کتابی است که در مورد آن سخن گفتم».

او آن کتاب را به من داد، من هم از او تشکر کردم و آدرس او را یادداشت کردم تا نظر خود را برای او بفرستیم.

با او خداحافظی کردم و به همراه خانواده خود به سوی قطار حرکت کردیم.

سلام بر علامت سؤال‌های بزرگ!

نگاهی به بلیت کردم، ما باید به واگن شماره دوازده می‌رفتیم.

مأمور واگن، بلیت ما را کنترل کرد و گفت: به کوپه شماره هفت بروید.

به کوپه خودمان رفتیم، چمدان‌ها را بالای کوپه جا دادیم و نشستیم.

روی میز، فلاکس آب جوش و چهار فنجان بود، یک چای داغ می‌توانست خستگی ما را برطرف کند.

تا هم‌سرم یک فنجان چای برای من آماده کرد، صدای سوت قطار به گوش رسید و قطار حرکت کرد.

نگاهی به ساعت انداختم، دقیقاً ساعت هشت بعدازظهر بود، علیرضا، که کنار پنجره ایستاده بود و بیرون را نگاه می‌کرد، مرا صدا زد و گفت: «بابا! نگاه کن! چند نفر از قطار جا مانده‌اند».

به بیرون نگاه کردم، چند نفر داشتند دنبال قطار می‌دویدند؛ اما در واگن‌ها بسته شده بود، آنها فقط چند دقیقه دیر کرده بودند.

من به علیرضا گفتم: «عزیزم! زندگی هم مثل این قطار است، اگر کمی دیر کنی، از قطار موفقیّت جا می‌مانی».

بعد از نوشیدن چای، کتاب «زیارات قبور، بین حقیقت و خرافات» را در دست گرفتم و مشغول مطالعه شدم.

نویسنده در این کتاب نوشته بود:

پس از آنکه مسلمانان با یهودیان و بودائیان تماس گرفتند و در مرز و بوم آنان، قبرهای پادشاهان و قبر کورش و داریوش را دیدند، مسئله زیارت به میان آمد.

در زمان عباسیان، ساختمان مقبره‌ها بر گور مردگان آغاز شد و قافله زوّار از راست و چپ برای زیارت قبور پاره‌ای از صالحان و اولیا سفر نمودند.

هر روز گنبدی گلی و اخیراً گنبد طلایی از هر گوشه‌ای بر آسمان بلند شد. افرادی که حدیث برای مردم می‌گفتند از شرق و غرب برای ساختن حدیث سر برآوردند و کتاب‌های حدیث را از وعده‌های گزاف و خلاف پر کردند تا جایی که گاه زیارت یک قبر با چند حج و اخیراً با صد هزار حج برابر گردید.^۱

مثلاً در احادیث زیارت آورده‌اند که حضرت رضی‌الله‌عنه فرموده است: «أَبْلَغُ شِيعَتِي أَنْ زِيَارَتِي تَعْدِلُ أَلْفَ حِجَّةٍ» به شیعیان ما این سخن را برسانید که ثواب زیارت من، نزد خدا برتر از هزار حج است.^۲

۱. زیارات قبور، بین حقیقت و خرافات، ص ۶۴. ۲. همان، ص ۳۷.

جعل و درست کردن این احادیث به‌منظور ضعیف کردن بنیان شریعت و مسخره کردن قرآن بوده است.

تمام این ثواب‌ها که برای تشویق از طرف علمای شیعه در کتاب‌های حدیث ذکر شده است، از طرف دروغ‌گویان و افراد بی‌دین و مُفسد و دشمنان دنیا و آخرت مسلمانان، جعل و وضع شده است.^۱

من حرف‌های تازه‌ای در این کتاب می‌خواندم و این سؤال‌ها را از خود می‌پرسیدم:

آیا براستی، همه حدیث‌هایی که در مورد زیارت امام رضا(ع) به ما رسیده، دروغ است؟

آیا عده‌ای بی‌دین و مفسد برای اینکه دین خدا و قرآن را از بین ببرند در مورد زیارت امام رضا(ع) حدیث ساخته‌اند؟

آیا همه کسانی که ما را به زیارت امامان معصوم(ع) تشویق کرده‌اند دشمنان ما بوده‌اند؟

آخر چرا نویسندگانی که خود را اهل فکر و اندیشه می‌دانند، باید این چنین بنویسند؟

چرا کسانی که مردم را به زیارت امام رضا(ع) تشویق کرده‌اند، بی‌دین و مفسد معرفی شده‌اند؟

آیا دعوت کردن مردم به سوی نور و معنویّت، گناه است؟

وقتی این کتاب به دست یک جوان شیعه برسد و این مطالب را بخواند، چه نتیجه‌ای خواهد گرفت؟

۱. همان، ص ۶۴ و ۶۵.

با صدای فرزندم به خود آمدم: «بابا! چرا گریه می‌کنی؟ مگر در این کتاب چه نوشته شده است؟»

اشک‌هایم را پاک کردم و پسرم را در آغوش گرفتم و او را بوسیدم.
من با خود فکر می‌کردم که دیر یا زود این کتاب به دست فرزند من هم خواهد رسید، آری! دشمن برای به یغما بردن اعتقادات شیعه، با مهارت برنامه‌ریزی کرده است.

دلم خوش است که نامم کبوتر حرم است

صبح فردای آن روز، قطار از شهر نیشابور عبور کرد و ما یک ساعت بعد به مشهد می‌رسیدیم.

از پنجره قطار، منظره زیبایی به چشم می‌خورد. همه دشت، سبز شده بود.

خدای من! چقدر لاله!

همه جا پر از لاله‌های سرخ بود.

قطار از میان این دشت زیبا حرکت می‌کرد و به سوی مشهد به پیش می‌رفت.

ساعتی بعد، ما به شهر مشهد رسیدیم و حرم با صفای امام رضا علیه السلام روبه‌روی چشمان ما نمایان شد، همه به آقا سلام دادیم:

السَّلَامُ عَلَيكَ يَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا

پسرم، شعر زیبایی را زمزمه می‌کرد و اشک در چشم من حلقه زده بود:

قربون کبوترای حرمت، امام رضا

قربون این همه لطف و کرم، امام رضا
قطار در ایستگاه توقف کرد، ما از قطار پیاده شدیم و با تا کسی به هتل رفتیم.

بعد از ساعتی استراحت تصمیم گرفتم به حرم بروم.

غسل زیارت کردم و از هتل بیرون آمدم و آرام آرام به سوی حرم به پیش می رفتم. کبوتران، گرد حرم پرواز می کردند، خوشا به حال آنها که همیشه زائر این حرم هستند!

نزدیک در حرم ایستادم و این دعا را خواندم: «خدایا! من کنار خانه‌ای از خانه‌های پیامبر تو ایستاده‌ام و تو از من خواسته‌ای که بدون اجازه، وارد خانه پیامبر نشوم، اکنون آیا به من اجازه می‌دهی وارد این خانه شوم؟»

به سوی ضریح رفتم، اشک، دیگر امانم نمی‌داد.

مردم با چه عشقی به امام خود عرض ادب می‌کردند، ایرانی و عرب، جوان و پیر، همه، پروانه یک شمع شده بودند.

نیم‌ساعت گذشت و من حال خوشی داشتم.

ناگهان به یاد کتابی که در قطار خوانده بودم افتادم.

رو به آقا کردم و گفتم: «آقا جان! ببین اینها چه چیزهایی نوشته‌اند! خودت کمکم کن تا بتوانم با قلم، از زیارت شما دفاع کنم».

خلاصه این تنها خواسته من بود که آن روز از امام رضا علیه السلام داشتم.

بعد از دقایقی، این فکر به ذهنم رسید که من از فرصت استفاده کنم و به کتابخانه حرم بروم و تحقیق خود را آغاز کنم.

سپس از حرم خارج شدم و به سوی کتابخانه رفتم.

وارد کتابخانه که شدم، احساس کردم به یک گلستان وارد شده‌ام، صدها قفسه کتاب جلوی من خودنمایی می‌کرد.

من باید به کتاب‌های عربی مراجعه می‌کردم؛ زیرا بیشتر کتاب‌هایی که در علوم اسلامی به عنوان منابع اولیه، مطرح هستند به زبان عربی است.

من می‌خواستم بدانم آیا حدیث‌هایی که در مورد فضیلت زیارت امام رضا علیه السلام به ما رسیده، دروغ است؟

آیا این حدیث‌ها را افراد بی‌دین و مفسد درست کرده‌اند؟

آیا علمای شیعه، که مردم را به زیارت امام رضا علیه السلام تشویق کرده‌اند، همه دروغگو بوده‌اند؟

من باید در این زمینه تحقیق می‌کردم و نتیجه تحقیق خود را به صورت کتابی منتشر می‌نمودم.

همچنان به دنبال گمشده خود می‌گشتم. من به دنبال کتابی بودم که تاریخ نوشتن آن به زمان‌های خیلی قبل برگردد؛ من به دنبال سرچشمه بودم.

جست‌وجوی من حدود نیم‌ساعت طول کشید و من به گمشده خود رسیدم: کتاب *عیون اخبار الرضا* علیه السلام.

نویسنده این کتاب، شیخ صدوق است که در سال ۳۸۱ هجری قمری از دنیا رفته است؛ یعنی این کتاب، هزار سال پیش نوشته شده است.

من کتاب را برداشتم و به سالن مطالعه رفتم؛ اما اصلاً جای خالی نبود که من بنشینم.

من با دیدن این منظره، خیلی خوشحال شدم؛ زیرا بیشتر این جمعیت، جوانانی بودند که مشغول مطالعه بودند.

به گوشه‌ای از کتابخانه رفتم و روی زمین نشستم، و کتاب را باز کردم، من برای رسیدن به حقیقت، سر از پا نمی‌شناختم.

و این چنین بود که تحقیق من آغاز شد.

من نمی‌دانستم با مطالعه این کتاب، سفری به تاریخ گذشته خواهم داشت!

سفری به گذشته‌های دور، سفری به هزار سال قبل!!

چراغ خانه من خاموش است!

من هم اکنون به تاریخ سفر کرده‌ام و تو هم همسفر من می‌شوی!

صدایی به گوشم می‌رسد، یک نفر با صدای بلند اعلام می‌کند: «کاروان شیخ به شهر نزدیک شده است.»

مردم از حرم امام رضا علیه السلام بیرون می‌آیند، مغازه‌ها تعطیل می‌شود، همه به سوی دروازه شهر می‌روند.

براستی چه خبر شده است؟!

گویا شخصیت بزرگی به مشهد می‌آید که مردم این چنین به استقبال می‌روند.

همه برای دیدن او لحظه‌شماری می‌کنند. این شیخ کیست که چنین در دل‌ها جای گرفته است؟

من به قرن چهارم هجری رفته‌ام. به یکی از مردم رو می‌کنم و می‌پرسم: قرار است چه کسی به اینجا بیاید؟

او می‌گوید: مگر خبر نداری شیخ صدوق به شهر ما می‌آید؟^۱

من تا قبل از این، نام شیخ صدوق را فقط در کتاب‌ها خوانده بودم و فکر می‌کردم او یک نویسنده معمولی است؛ اما امروز می‌فهمم که او شخصیت بزرگی است.

بعد از لحظاتی، صدای زنگ شترها به گوش می‌رسد، شوری میان مردم می‌افتد.

شیخ صدوق وارد شهر می‌شود و به سوی حرم امام رضا علیه السلام می‌رود، مردم هم همراه او به حرم می‌روند.

شیخ صدوق بعد از زیارت به خانه یکی از مردم مشهد می‌رود و در آنجا منزل می‌کند.

خوب است نزد شیخ صدوق بروم و از او در مورد ثواب زیارت امام رضا علیه السلام سؤال کنم، او حتماً می‌تواند به من کمک کند.

آیا تو هم همراه من می‌آیی؟

من نزد شیخ صدوق می‌روم و سلام می‌کنم.

شیخ صدوق به گرمی جواب می‌دهد و از من می‌خواهد بنشینم.

اتاق پر از کتاب‌های خطی است، گویا شیخ صدوق در سفر هم به کار تحقیق و نوشتن مشغول است.

شیخ صدوق نگاهی به من می‌کند و می‌گوید:

— خیلی خوش آمدید!

— جناب شیخ! من نویسنده هستم، از شما می‌خواهم خودتان را برای ما معرفی کنید.

— نام من، ابن بابویه است و به شیخ صدوق مشهور هستم. من در خانواده‌ای که همه آنها اهل علم هستند، متولد شده‌ام.^۱

— من در کتاب‌ها خوانده‌ام که شما با دعای امام زمان علیه السلام به دنیا آمده‌اید، آیا این مطلب درست است؟

— آری! چندین سال از ازدواج پدرم گذشته بود، اما خدا به او فرزندى نداده بود و به قول معروف «چراغ خانه او، خاموش بود»، به همین دلیل، او نامه‌ای برای امام زمان علیه السلام نوشت و از آن حضرت خواست تا برایش دعا کند.

— مگر می‌شود به آن حضرت نامه نوشت؟

— این جریان به زمان «غیبت صغری» برمی‌گردد که حسین بن روح — سؤمین نماینده آن حضرت — نامه‌های مردم را به ایشان می‌رساند.

— از طرف امام زمان علیه السلام چه جوابی آمد؟

— بعد از مدتی، نامه‌ای به دست پدرم رسید که در آن نوشته شده بود: «به‌زودی خدا، دو پسر به تو عنایت خواهد کرد و بعد از مدتی، من و برادرم به دنیا آمدیم.^۲

— چه سعادتى بالاتر از اینکه شما به برکت دعای امام زمان علیه السلام متولد شده‌اید!

۱. رجال النجاشی، الرقم ۱۰۴۹، ص ۳۸۹؛ الفهرست للطوسی، ۷۱۰، ص ۲۳۷؛ رجال الشیخ، الرقم ۶۲۷۵، ص ۴۳۹؛ خلاصة الأقوال، ص ۱۴۷؛ رجال ابن داوود، ص ۳۲۴؛ تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۳۰۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۳۰۳. ۲. الغیبة للطوسی، ص ۳۰۹، ص ۳۲۰.

۱. لما استأذنت الأمير السعيد ركن الدولة في زيارة مشهد الرضا علیه السلام، فأذن لي في ذلك في رجب من سنة اثنين وخمسين وثلاثمئة. (عيون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۱۲)

— در روزگار جوانی، سفری به بغداد داشتم، علمای شیعه نزد من می آمدند و از من حدیث می شنیدند، آنها از حافظه قوی من تعجب کرده بودند و من به آنها می گفتم که همه اینها به برکت امام زمان علیه السلام است.^۱

— یعنی با اینکه شما جوان تر از همه آنها بودید، بزرگان شیعه نزد شما می آمدند و از شما حدیث می شنیدند؟

— این نشانه تواضع و بزرگواری آنها بود که به من این گونه، احترام می گذاشتند.

— به هر حال، این مطلب نشان می دهد علمای شیعه، شما را مورد اعتماد می دانستند.

— آنها به من محبت داشتند.

— آیا شما به شهرهای دیگر هم سفر کرده اید؟

— بله! من تا کنون به شهر قم، کوفه، مکه، نیشابور، مرو، سرخس و سمرقند مسافرت کرده ام.^۲

— شما تا کنون چند کتاب نوشته اید؟

— من بیش از دویست کتاب در دفاع از اعتقادات شیعه نوشته ام.^۳

من در همین لحظه به یاد سخن نویسنده کتاب «زیارت قبور، بین حقیقت و خرافات» افتادم، او گفته بود تمام کسانی که احادیث فضیلت زیارت را نقل

۱. رجال النجاشی، الرقم ۱۰۴۹، ص ۳۸۹؛ الغیبة للطوسی، ص ۳۰۹.

۲. عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۱۲؛ ج ۲، ص ۶۲ و ۲۲۶؛ الخصال، ص ۱۰۶؛ الأملی للصدوق، ص ۴۰.

۳. رجال النجاشی، الرقم ۱۰۴۹، ص ۳۸۹.

کرده اند مفسد و بی دین بوده اند، آخر چگونه ممکن است شیخ صدوق، بی دین و مفسد باشد؟!

فکر می کنم شما هم موافق باشید تا من اصل مطلب را با شیخ صدوق در میان بگذارم و به او بگویم چرا به دیدار او رفته ام.

— جناب شیخ! نویسنده ای در کتاب خود، زیارت قبر امامان علیهم السلام را خرافه معرفی کرده و گفته است: «تمام ثواب هایی که برای تشویق به زیارت ذکر

شده، از طرف دروغگویان و افراد بی دین و مفسد، جعل و وضع شده است.»^۱

— عجب نویسندگانی پیدا می شوند!!

— جناب شیخ! این کتاب در اختیار جوانان قرار گرفته است و من می خواهم این کتاب را نقد کنم.

— کار بسیار خوبی است! این کار دفاع از مکتب تشیع است.

— من در این راه به راهنمایی شما نیاز دارم.

وقتی سخن من به اینجا می رسد، شیخ به فکر فرو می رود.

بعد از لحظاتی درحالی که لبخندی بر لب دارد رو به من می کند و می گوید:

— شما باید با استفاده از علم رجال، حرف نویسنده آن کتاب را نقد کنید، ما برای تشخیص اینکه کدام حدیث، راست و کدام حدیث دروغ است از این

دانش بهره می بریم.

— چرا این علم را به این نام می خوانند؟

۱. زیارت قبور، بین حقیقت و خرافات، ص ۶۵.

— کلمه «رجال» در اینجا به معنای «افراد» است و در این علم، به بررسی افرادی که حدیث نقل کرده‌اند، پرداخته می‌شود.

— چگونه می‌توان با این علم به درست یا دروغ بودن یک حدیث پی برد؟
— خوب دقت کن! وقتی من یک حدیث از امام رضا(ع) برای تو نقل کنم، بین من و آن حضرت، حدود دویست سال فاصله است، جنب من این حدیث را با چهار واسطه نقل می‌کنم، اکنون، من با علم رجال می‌توانم بفهمم این چهار نفری که بین من و امام رضا(ع) واسطه هستند، چگونه انسان‌هایی بوده‌اند، آنها راستگو بودند یا دروغگو.

— یعنی زمانی می‌توانیم در مورد یک حدیث نظر بدهیم که تمام افرادی را که حدیث نقل کرده‌اند بررسی کنیم.

— آری! اگر با استفاده از علم رجال به راستگو بودن همه کسانی که یک حدیث را نقل کرده‌اند اطمینان پیدا کردیم، می‌توانیم بگوییم آن حدیث صحیح است.

من از اینکه این مطالب را یاد گرفته‌ام، خیلی خوشحال هستم.

اکنون دوباره به یاد سخن نویسنده کتاب «زیارت قبور، بین حقیقت و خرافات» می‌افتم، او در کتاب خود ادعا کرده بود همه کسانی که ثواب زیارت امام رضا(ع) را نقل کرده‌اند، دروغگو بوده‌اند.

آیا او این سخن را از روی تحقیق گفته است؟ آیا او تمام حدیث‌ها را بررسی کرده و به این نتیجه رسیده است؟

آری! ممکن است بعضی از حدیث‌ها، دروغ باشد؛ اما آیا واقعاً همه حدیث‌هایی که ثواب زیارت امام رضا(ع) را بیان می‌کند، دروغ است؟

اکنون، اگر من بتوانم یک حدیث در ثواب زیارت امام رضا(ع) پیدا کنم که افراد راستگو آن را نقل کرده باشند، آن وقت معلوم می‌شود سخن آن نویسنده، اشتباه است.

اگر ما فقط یک حدیث صحیح هم پیدا کنیم، دیگر دروغ بودن ادعای آن نویسنده معلوم می‌شود.

خدایا! خودت کمک کن تا من یک حدیث صحیح پیدا کنم!

در این هنگام شیخ از جای خود بلند می‌شود و کتابی را برمی‌دارد و به من می‌گوید:

— آقای نویسنده! این کتاب را می‌شناسی؟

— نه!

— این کتاب «عیون اخبار الرضا(ع)» است که من آن را نوشته‌ام، در این کتاب، حدیثی را در فضیلت زیارت امام رضا(ع) آورده‌ام و همه کسانی که این حدیث را نقل کرده‌اند انسان‌های راستگو و مورد اعتماد هستند، تو باید این حدیث را برای جوانان نقل کنی.

— از راهنمایی شما خیلی ممنونم!

شیخ صدوق، جلد اول این کتاب را به من می‌دهد و من مشغول مطالعه آن می‌شوم.

آیا می‌دانی معنای «عیون اخبار الرضا(ع)» چیست؟

شیخ صدوق در این کتاب، سخنان امام رضا(ع) را جمع آوری کرده و به همین دلیل، این اسم را برای کتاب خود انتخاب کرده است، یعنی: «چشمه‌های سخنان امام رضا(ع)».